

مفهوم لذت پیوندی جدی با نظریه زیبایی ابن سینا دارد

دکتر امیر مازیار - سی و دومین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره بوعلی سینا

چهارشنبه ۱۴۰۰/۸/۵

سی و دومین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره بوعلی سینا با همکاری مرکز فرهنگی شهر کتاب و بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا در روز چهارشنبه ۵ آبان برگزار شد. این نشست به سخنرانی دکتر امیر مازیار با موضوع «لذات دیداری و شنیداری نزد ابن سینا» اختصاص داشت. این درس گفتار به صورت مجازی از اینستاگرام شهر کتاب پخش شد.

مفهوم لذت مفهومی مهم در فلسفه ابن سینا است و ابن سینا در متون و حوزه‌های گوناگون فلسفه خود، از پزشکی تا نفس‌شناسی و معادشناسی، به آن پرداخته است. این مفهوم پیوندی جدی با نظریه زیبایی ابن سینا هم دارد چنان که می‌توان گفت از نظر ابن سینا زیبا همان لذیذ است. ابن سینا، مطابق سنت فلسفی پیش از او، لذت را «ادراک ملایم» تعریف می‌کند. مطابق این تعریف آنچه سازگار و هماهنگ با قوای ادراکی ما باشد برای ما خوشایند و لذت‌آور است و اگر این ملایمت در نسبت با قوای خاصی باشد ما آن را زیبا می‌گوییم. عموماً ادراکات ملایم با دو قوه بینایی و شنوایی چنین خوانده می‌شوند. البته در کنار زیبایی‌های حسی زیبایی‌های خیالی و عقلی هم داریم که از نظر ابن سینا همان امور ملایم با دو قوه تخیل یا تعقل‌اند. اغلب زیبایی‌های معمول طبیعی و هنری را زیبایی‌های حسی شکل می‌دهند یعنی امور ملایم برای دو قوه بینایی و شنوایی. این دیدگاه که زیبایی امور لذیذ برای این دو قوه است امری دارای سابقه در تاریخ فلسفه است اما در دیدگاه ابن سینا ظرافتی در این بیان وجود دارد. از نظر او لذت مربوط به این دو قوه با لذت‌های دیگر قوای حسی متفاوت است. در اینجا گویی لذت صرفاً حاصل ملایمت با خود قوه حسی نیست و امری بالاتر و متفاوت در اینجا در کار است. این ادعا در تاریخ نظریه زیبایی دارای اهمیت است و لوازم و نتایج مهمی دارد.

آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر امیر مازیار در این نشست است که توسط آن‌ها خیز تنظیم شده است.

مفهوم لذت یکی از مفاهیم مهم در فلسفه ابن سیناست. ابن سینا به این مفهوم بسیار توجه داشته و در متون مختلف و در حوزه‌های گوناگون فلسفی‌اش به این مفهوم پرداخته است. این مفهوم پیوندی جدی با نظریه زیبایی ابن سینا هم دارد چنان‌که می‌توان گفت از نظر ابن سینا زیبا همان لذیذ است. ابن سینا، مطابق سنت فلسفی پیش از او، لذت را «ادراک ملایم» تعریف می‌کند. مطابق این تعریف آنچه سازگار و هماهنگ با قوای ادراکی ما باشد برای ما خوشایند و لذت‌آور است و اگر این ملایمت در نسبت با قوای خاصی باشد ما آن را زیبا می‌گوییم.

می‌دانیم که ابن سینا جدای از اینکه فیلسوف است، پزشک هم بوده و به اعتبار کارهای پزشکی‌اش به مفهوم لذت پرداخته است؛ مانند کتاب «قانون». اما ابن سینا در متون فلسفی‌اش هم به این موضوع توجه دارد و هم در علم‌النفس و روان‌شناسی فلسفی خود به این موضوع می‌پردازد. حتی در مباحثی مانند معادشناسی بحث لذت را پیش می‌کشد. چنان‌که می‌توان گفت شفاف‌ترین و مؤثرترین توضیحاتش درباره لذت در همان فقراتی از متونی قرار گرفته

است که درباره معاد بحث می‌کند. به جز این‌ها، پیوند مفهوم لذت است با نظریه زیبایی‌شناسی در نزد ابن سینا. یعنی مفهوم لذت پیوندی بسیار جدی با مفهوم زیبایی دارد.

وقتی می‌گوییم لذت‌های دیداری و شنیداری (سمعی و بصری) ناخودآگاه ذهن‌مان سمت چیزهایی می‌رود که می‌توانیم به آن‌ها زیبایی بگوییم. زیبایی عموماً دیداری و شنیداری است و حلقه پیوند بحث ما به زیبایی، همین‌جاست. حتی می‌توانیم عنوان بحث خود را «لذت‌های زیبایی‌شناختی نزد ابن سینا» قرار بدهیم.

لذت نزد ابن سینا چیست؟

عموما ادراکات ملائم با دو قوه بینایی و شنوایی چنین خوانده می‌شوند. البته در کنار زیبایی‌های حسی زیبایی‌های خیالی و عقلی هم داریم که از نظر ابن سینا همان امور ملائم با دو قوه تخیل یا تعقل‌اند. اغلب زیبایی‌های معمول طبیعی و هنری را زیبایی‌های حسی شکل می‌دهند یعنی امور ملائم برای دو قوه بینایی و شنوایی. این دیدگاه که زیبایی امور لذید برای این دو قوه است امری دارای سابقه در تاریخ فلسفه است اما در دیدگاه ابن سینا ظرافتی در این بیان وجود دارد. از نظر او لذت مربوط به این دو قوه با لذت‌های دیگر قوای حسی متفاوت است. در اینجا گویی لذت صرفاً حاصل ملائمت با خود قوه حسی نیست و امری بالاتر و متفاوت در اینجا در کار است. این ادعا در تاریخ نظریه زیبایی دارای اهمیت است و لوازم و نتایج مهمی دارد.

لذت در نزد ابن سینا چیست؟ ابن سینا در آثار خودش تعریفی از لذت آورده که در سنت فلسفی سابقه داشته و تا یونانیان می‌توان آن تعریف را دنبال کرد. در آن تعریف، لذت ادراک ملائم و سازگار است. یک امر ادراکی است و در مقابل ادراک ناسازگار قرار می‌گیرد. ادراک ناسازگار برای ما مفهوم درد یا الم را دارد. از این‌جا مشخص می‌شود که لذت تجربی ادراکی است. یعنی قوای ادراکی ما هستند که موضوع یا مُدرک لذت و الم (خوشی و ناخوشی) هستند. بعد چیزهایی وجود دارد که می‌تواند برای این قوا سازگار و خوشایند باشد یا چیزهایی وجود دارد که می‌تواند برای آن‌ها ناسازگار باشد.

ابن سینا ادراک حسی را از پنج حواس می‌داند

ابن سینا کتاب الهیات «دانشنامه علایی» می‌نویسد: «نخست باید دانسته آید که خوشی و درد چیست؟ گوییم که هر کجا که اندریافت نبُود، خوشی و درد نبُود پس نخست اندریافت باید و اندریافت ما را دو گونه بُود. یکی حسی که از بیرون بُود و یکی وهمی و عقلی که از اندرون بُود.»

ابن سینا ادراک حسی را از پنج حواس می‌داند. ادراکات درونی‌ای که ابن سینا می‌گوید وهمی و عقلی‌اند. «و هر یکی سه‌گونه بُود: یکی اندریافت چیزی که سازوار و اندرخور قوّت اندریابنده بُود و یکی ناسازوار و زیان‌کار و ناندرخور و سوم میانه که نه این بُود و نه آن پس خوشی اندریافت اندرخور بُود و درد اندریافت ناندرخور بُود و اما اندریافت آنچه نه این بُود و نه آن. نه خوشی بُود و نه درد و اندرخور هر قوتی آن بُود که موافق فعل وی بُود، بی آفت.»

مثال هم می‌زند و می‌گوید: «خشم را غلبه و شهوت را مزه و خیال را امید، و هم بر این قیاس مر لمس را آنچه موافق وی بُود و مر بوییدن و همچنین مر دیدن را هم بر آن قیاس» پس یک تعریف اساسی از لذت داریم که لذت، یا همان خوشی و الم و ناخوشی، ادراک ملائم‌اند و وقتی می‌گوییم ادراک ملائم یعنی ما قوه مدرکه‌ای داریم که برای

آن، چیزهایی متناسب هستند و چیزهایی متناسب نیستند. این تعریف اولیه خیلی مهم است. ابن سینا در کتاب‌های مختلف خودش عبارت مهم و مشهور «ادراک ملائم» را به شیوه‌های دیگری هم آورده است. من دیده‌ام که در بعضی از متون و تفسیرهایی که معاصرین انجام داده‌اند، گاهی خلط‌هایی اتفاق می‌افتد که تذکرش شایسته است.

ابن سینا لذت را ادراک کمال می‌داند

ابن سینا گاهی تعبیر ادراک ملائم را به صورت ادراک خیر ملائم، یا ادراک کمال‌ها آورده است. یعنی می‌گوید که لذت، ادراک کمال یا ادراک خیر است. این، گاهی موجب چنین تفسیری شده که ابن سینا لذت را ادراک کمال می‌داند، یا ادراک خیر به نحو مطلق می‌داند. در حالی که ابن سینا خود کمال مطلق یا خیر مطلق منظورش نیست. وقتی او می‌گوید خیر یا کمال، منظورش خیر و کمال قوه مُدرکه است. یعنی همان قوه مُدرکه که این ادراک را انجام می‌دهد.

مثلاً اگر قوه شهوت است، کمالی متناسب با خودش دارد که همان کمال را به خیر هم تعبیر می‌کنیم. این در سنت فلسفی سابقه دارد. ما خیر و کمال و فعلیت را به صورت مترادف به کار می‌بریم و به امر وجودشناختی واحدی دلالت دارد. توضیح این بحث باید در جای دیگری آورده شود ولی یک معنا دارند. یعنی می‌توانیم بگوییم: ادراک خیر ملائم یا ادراک خیر قوه یا ادراک کمال و کمال قوه و رسیدن به فعلیت قوه. می‌دانیم که در فلسفه ارسطویی (مشایی) که ابن سینا از آن تبعیت می‌کند و در کل فلسفه اسلامی، این معنا هم جاری است. ما قوای ادراکی را دقیقاً به عنوان قوه از آن نام می‌بریم. از این جهت که این‌ها یک استعدادی و یک حالت بالقوه‌ای در خودشان دارند برای ادراک چیزهایی که می‌تواند به آن‌ها فعلیت بدهد.

یعنی مثلاً قوه لامسه ما بالقوه است؛ استعدادی دارد و پذیرای ملموسات و داده‌های لمسی است. داده‌های لمسی وقتی ادراک می‌شوند فعلیت به این قوه می‌بخشند. فعلیت قوه، همان کمال و خیر قوه است. چه چیزی به آن فعلیت می‌بخشد؟ آن مُدرکاتی که متناسب‌اند با این قوه؛ سازگار و اندرخور این قوه هستند. بنابراین وقتی ابن سینا می‌گوید لذت ادراک ملائم است، این تعبیر معادل این است که بگوییم لذت ادراک خیر این قوه یا ادراک کمال این قوه است. این معادل خیر بدون قید، یعنی کمال مطلق نیست. پس لذت ادراک ملائم یا ادراک کمال قوه است. یعنی ادراک چیزی است که به قوه فعلیت می‌بخشد.

زیبایی امر لذیذ برای ادراکات حس و خیال است

در الهیات شفا، مقاله نهم و در بحث معاد، هم همین را می‌گوید: «باید بدانیم که برای هر قوه نفسانی لذت و خیری است که این لذت متناسب و درخور آن قوه است. لذت و خیر شهوت این است که آن پنج حس به آن برسد. ادراک ملائم خیر و لذتی است که مختص به آن است و موافق هر کدام این حصول کمال در نسبت با آن است. مثال کمال قوه شهوت، قوه لامسه و قوه سامعه و باصره است.» پس لذت، ادراک ملائم است. از این، تعبیر ادراک خیر و ادراک کمال قوه هم می‌شود. این تعریفی کلی است. قوایی که مُدرک این لذات هستند، گوناگون‌اند.

ابن سینا بحث مفصلی دارد در باب انواع لذات و انواع لذت‌هایی که مربوط به این قواست. یعنی ما قوه ادراکی حسی داریم؛ قوای ادراکی خیالی داریم و قوه ادراکی عقلی داریم. ابن سینا می‌گوید که هر کدام از این‌ها ادراکات ملائم خاص خودشان را دارند. یعنی ادراکات حسی که همان چیزهایی است که از پنج حس به دست می‌آوریم، ادراک حسی ملائم خودشان را دارند. قوه تخیل و قوه وهم هم همین‌طور است و قوه عقل هم همین‌گونه است.

ابن سینا وقتی از لذات این قوا صحبت می‌کند، برای هر کدام مثال‌هایی می‌زند و بعضاً بحث‌های مربوط به آن را در بعضی از متون خاص خودش، ادامه می‌دهد. لذت‌های حسی بیشتر در جایی محل توجه ابن سینا است که می‌خواهد درباره زیبایی صحبت کند. یعنی اگر روشن‌تر بخواهیم بگوییم در مثال‌هایی که ابن سینا در مورد زیبایی و ادراک زیبایی می‌آورد، متوجه می‌شویم که او زیبایی را امر لذیذ برای ادراکات حس و خیال می‌داند. به تعبیر او، زیبایی همان خوشی‌هایی است که برای ادراکات خیالی ما اتفاق می‌افتد. اگر دقیق‌تر بگوییم، آن چیزهایی که ما معمولاً زیبایی می‌خوانیم؛ مثلاً زیبایی یک منظره. از دیدگاه ابن سینا، این داده‌های حسی و خیالی است و اگر بگوییم زیبایی حسی و خیالی یعنی چه؟ می‌گوید این‌ها اموری هستند که برای قوای ادراکی و خیالی ما لذت بخش‌اند.

پیش از ابن سینا و در متون فلسفی تعریف از زیبایی را می‌بینیم

برای ابن سینا، زیبا همان لذیذ است. اصلاً می‌شود این دو مفهوم را مترادف گرفت. البته وقتی به تعبیرهای ابن سینا دقت کنیم این‌ها دو قوه متمایز هستند. ابن سینا زیبایی را بیشتر در ارتباط با این دو قوه می‌بیند. همان دو قوه‌ای که مورد بحث ماست: قوه سمع و بصر (بینایی و شنوایی). یعنی ما به لذت‌هایی که دو قوه بینایی و شنوایی دارند و به امور لذیذ این دو قوه، زیبایی می‌گوییم. چرا یک گل برای ما زیباست؟ چون برای قوه بینایی ما لذیذ است. طبیعتاً اگر بحث خیال را هم در این‌جا وارد کنیم یک اضافه‌ای این قوا دارند که آن‌ها هم زیبا هستند.

نکته دیگری که باید این‌جا بگوییم این است که آن تعریف از زیبایی، یا تلقی از زیبایی، بی‌سابقه نیست. یعنی ما در متون فلسفی این تعریف از زیبایی را پیش از ابن سینا هم می‌بینیم و تا افلاطون سابقه دارد. افلاطون در بحث خودش از زیبایی وقتی نظریه‌های مختلف زیبایی را برمی‌شمارد، از جمله چیزهایی که می‌گوید همین بحث است. او می‌گوید که بعضی‌ها قائل‌اند به این‌که زیبایی یعنی همان امور لذیذ برای دو قوه بینایی و شنوایی. البته خود افلاطون این تعریف را نمی‌پذیرد و آن را به سوفیست‌ها نسبت می‌دهد.

روشن هم هست که چرا سوفیست‌ها باید قائل به این تعریف باشند. چون اگر دقت کنیم وقتی ما زیبایی را تعریف می‌کنیم به لذت، یک امکانی باز می‌شود تا یک مفهوم نسبی و یک تلقی نسبی و در عین حال سوبرژکتیو (ذهنی) از زیبایی پیش بیاید. وقتی می‌گوییم زیبا لذیذ است و لذیذ یعنی امر ملائم این دو قوه، خیلی روشن است که یک مفهوم نسبی از زیبایی مطرح کرده‌ایم. یعنی ما اگر چیزی را زیبا می‌خوانیم یعنی امری که دایره مدار دو امر است: مُدرک و مُدرک. ملائمت امری است که میان دو امر اتفاق می‌افتد هر دو رکن در این‌جا مهم هستند. اگر یکی از این دو رکن نباشد، ادراک زیبایی شکل نمی‌گیرد.

در فلسفه‌های پس از افلاطون و ارسطو و در سنتی که کم‌کم به فلسفه اسلامی می‌رسد، این تعریف را می‌بینیم. قبل از ابن سینا، این تعریف در فارابی هم وجود دارد. این تعریف پس از ابن سینا هم سابقه دارد و این سابقه را ما در فلسفه غربی می‌بینیم. در آن‌جا خصوصاً وقتی تجربه‌گرایان و مکتب تجربه‌گرایی سر بر آوردند، آن‌جا هم بحث پیوند زیبایی و لذت خیلی جدی است. اگر این سنت را دنبال کنیم به فیلسوفی می‌رسیم که بحث او مهم است؛ یعنی کانت. کانت هم وقتی می‌خواهد زیبایی را تعریف کند زیبایی را از جمله لذت‌ها و خوشی‌ها و خوشایندی‌ها قرار می‌دهد. اما یک تبصره و قید مهمی دارد. آن‌جا می‌گوید که اگر ما زیبایی را لذت بدانیم حقیقتاً بحث مهمی پیش می‌آید این است که این لذت همان لذت قوای حسی و به طور خاص هم یعنی لذت قوای بینایی و شنوایی.

کانت از این تعریف استفاده می‌کند و می‌گوید که اگر این‌گونه باشد زیبایی یک امر نسبی خواهد بود. به این معنا که برای هر کسی زیبایی یک امر متفاوت خواهد بود. می‌گوید چون قوای حسی ما یک امر کاملاً مادی و جسمانی هستند و ماده و جسم ما با جسم دیگران فرق می‌کند، وقتی که شما از لذت جسمانی صحبت می‌کنید یعنی امر ملائم برای ماده. و چون مواد آدم‌های مختلف فرق می‌کند، امور ملائم هم می‌تواند فرق کند. بنابراین کانت قبول نمی‌کند که لذایذ حسی مربوط به دو قوه حسی و دو قوه بینایی و شنوایی، زیبایی تلقی شوند. می‌گوید که این‌ها را باید مطبوع دانست و مطبوع با زیبا متفاوت است. آن‌گاه بحث مفصلی می‌آورد برای این‌که زیبا چیست؟ و آن را به قوای بالاتر نفس نسبت می‌دهد. اما تبصره‌ای دارد و می‌گوید مگر این‌که آن کسانی که قائل به این قول هستند و می‌گویند که زیبایی لذت دو قوه بینایی و شنوایی است، بتوانند به ما نشان بدهند که لذت این دو قوه با لذت قوای دیگر متفاوت است.

ابن سینا برای قوای لامسه و شامه، باصره و سامعه تفاوتی نمی‌گذارد

نکته جالب این‌جاست که ظاهراً ابن سینا در فلسفه خودش به این قائل است. یعنی در عین این که لذت را تعریف می‌کند به ملائمت قوا و از این جهت فرق کلی و نوعی بین لذتی که برای قوای لامسه و شامه اتفاق می‌افتد یا باصره و سامعه، تفاوتی نمی‌گذارد. اما به یک نکته‌ای اشاره می‌کند که خاص اوست و من آن را در هیچ فیلسوف پیش از ابن سینا ندیده‌ام. می‌گوید لذت دو قوه بینایی و شنوایی یک کم مکانیسم ملائمتی دارند که با مکانیسم سایر قوا متفاوت است و این دو قوه را از سه قوه دیگر متمایز می‌کند.

ابن سینا انگار تقسیمی میان قوای ما قائل است و آن‌ها را به دو قوه تقسیم می‌کند. یک بخش از آن را لمسی می‌داند و یک بخش را غیر لمسی. یعنی برای ابن سینا پنج قوه حسی ما تبدیل می‌شود به دو دسته. یک دسته همان قوه لامسه است و دو قوه دیگری که به تعبیری باید آن‌ها را ادامه قوه لامسه دانست. از دیدگاه ابن سینا، قوه شامه ما به نوعی ادامه قوه لامسه ماست. فرایند ادراکی که در آن‌ها اتفاق می‌افتد از همان جنس فرایند ادراکی است که در قوه لامسه اتفاق می‌افتد. دو قوه شنوایی و بینایی که از آن قوای لمسی متمایز می‌شوند. پس امور ملائم برای این‌ها با هم فرق می‌کند. یعنی برای قوای لامسه و قوه شامه و قوه ذائقه، یعنی قوای بساواپی و بویایی، چشایی، لذت از طریق لمس اتفاق می‌افتد. اما دو قوه بینایی و شنوایی امور لذیذ برای این‌ها چیزهایی نیست که بر اثر لمس خود قوا اتفاق بیفتد. بلکه این‌ها مکانیسم دیگری دارند.

